

سعیده میرصدری
دانشجوی دکتری فلسفه دین، پردیس فارابی دانشگاه تهران

یادداشتی بر کتاب

Models of God; A Theology for an
Ecological, Nuclear Age

۹۷-۱۰۶

شروهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده: کتاب الگوهایی از خداوند؛ الهیاتی برای عصر اکولوژیک / بوم شناختی و هسته ای، اثری است که در سال ۱۹۸۷ به قلم سلی مک فاگ نگاشته شده است. مدعای اصلی کتاب این است که الگوها، و به تبع آن مفاهیم و زبانی که در سنت مسیحی در باب خدا و رابطه اش با عالم رایج بوده و هست، نه تنها دیگر مناسب نیستند و کارکرد خود را از دست داده اند بلکه برای روزگار حاضر، مضر می باشند؛ چرا که الگویی را ارائه می کنند که بر اساس جهان بینی دوگانه انگارانه سلسله مراتبی و تفوق گرایانه است. بنابراین نویسنده در این کتاب مساعی خود را صرف ارائه تصور تازه ای از خداوند با مجموعه ای از صفات و افعالی متفاوت از الگوی خدای سنتی می کند که با روزگار حاضر همخوانی بیشتری داشته باشد. نگارنده در سطور پیش رو، در تلاش برای معرفی کتاب، محتوای کتاب و عقاید مک فاگ را به تصویر می کشد.

کلیدواژه: سلی مک فاگ، الهیات مسیحی، کتاب الگوهایی از خداوند؛ الهیاتی برای عصر اکولوژیک / بوم شناختی و هسته ای، معرفی کتاب.

Models of God: a Review

By: Sa'ide Mirsadri

Abstract: *Models of God: Theology for an Ecological Nuclear Age* was written by Sallie Mac Fague in 1987. What the book mainly claims is that the patterns, and consequently the concepts and the language which have been common in the Christian tradition about God and his relationship with the universe not only are not suitable anymore and have lost their function, but also are harmful for the present time since they are proposing a pattern which is based on a hierarchical, and dualistic worldview. Therefore, Mac Fague has tried to convey a new conception of God whose attributes and acts are different from the pattern of the traditional God, and more in line with the contemporary era. The following article is going to depict the content of the book and Mac Fague's ideas.

Key words: Sallie Mac Fague, *Models of God: Theology for an Ecological Nuclear Age*, book report.

ملاحظات علی کتاب (نماذج من الله)

سعیده میرصدری

ألف سلی مک فاگ کتاباً بعنوان الگوهایی از خداوند؛ الهیاتی برای عصر اکولوژیک / بوم شناختی و هسته ای (= نماذج من الله؛ لاهوت العصر البيئي / الوعي البيئي والنووي)، وأصدره في العام 1987 م.

و خلاصه ما یرمی إليه الكتاب هو أنّ النماذج - وما يتبعها من المفاهيم والتعابير - الشائعة في التقاليد المسيحية عن الله وعلاقته بالعالم لم تفقد لياقتها وتعجز عن أداء الدور المراد منها بعد الآن فقط، بل إنها لا تخلو من الأضرار بالنسبة لعصرنا الحالي، حيث إنها تقدّم نموذجاً يقوم على ازدواجية العالم وطبقته واستعلائيته.

وعلى هذا يركّز المؤلف جهوده في هذا الكتاب لتقديم نموذج جديد عن الله يمتاز بمجموعة من الصفات والأفعال التي تختلف عن تلك التي يمتاز بها النموذج الإلهي التقليدي ويكون أكثر انسجاماً مع عصرنا الحاضر.

أما كاتب المقال الحالي فإنه يقدم في السطور التالية تعريفاً بالكتاب ومحتوياته واستعراضاً لمعتقدات ماك فاغ.

المفردات الأساسية: سلی مک فاغ، اللاهوت المسيحي، كتاب الگوهایی از خداوند؛ الهیاتی برای عصر اکولوژیک / بوم شناختی و هسته ای (= نماذج من الله؛ لاهوت العصر البيئي / الوعي البيئي والنووي)، تعريف الكتاب.

یادداشتی بر کتاب

*Models of God; A Theology for an Ecological, Nuclear Age*¹

سعیده میرصدری

Models of God: Theology for an Ecological, Nuclear Age, McFague, Sallie, Philadelphia: Fortress Press, 1987.

کتاب الگوهای از خداوند؛ الهیاتی برای عصر اکولوژیک / بوم‌شناختی و هسته‌ای *Models of God; A Theology for an Ecological, Nuclear Age* اثری است که در سال ۱۹۸۷ به قلم سالی مک‌فاگ (Sallie McFague) استاد الهیات مسیحی در مدرسه دینی وندربیلت (Vanderbilt Divinity School) نگاشته شده است. تقریباً ۳۰ سال از چاپ این اثر می‌گذرد، اما به دلیل بدیع بودن و همچنان به روز بودن بحث‌های مطرح شده در کتاب که حتی امروز نیز محل چالش و گفت‌وگوست، لازم دیدیم که این اثر را به جامعه خوانندگان معرفی نماییم. نویسنده کتاب که الهی‌دانی مسیحی با گرایش‌های فمینیستی و دغدغه‌های محیط زیستی است هسته مرکزی تمامی آثار الهیاتی‌اش را به همین حوزه اختصاص داده است. مدعای اصلی کتاب این است که الگوها و به تبع آن مفاهیم و زبانی که در سنت مسیحی در باب خدا و رابطه‌اش با عالم رایج بوده و هست، نه تنها دیگر مناسب نیستند و کارکرد خود را از دست داده‌اند، بلکه برای روزگار ما مضر و مهلك نیز هستند؛ چراکه الگویی را ارائه می‌کنند که بر اساس جهان‌بینی دوگانه‌انگارانه (dualistic) سلسله‌مراتبی (hierarchical) و تفوق‌گرایانه است. بنابراین نویسنده در این کتاب مساعی خود را صرف ارائه تصور تازه‌ای از خداوند. با مجموعه‌ای از صفات و افعالی متفاوت از الگوی خدای سنتی. می‌کند که با روزگار ما هم‌خوانی بیشتری داشته باشد و در عمل نیز لوازمی را در پی داشته باشد که بتواند زبان ما و در پی آن تفکر ما را در باب مسئولیت انسانی خود در مقابل دیگران و در مقابل طبیعت دچار تغییر بنیادین کند. ترس و دغدغه اصلی وی ناشی از آگاهی‌اش از نیروی ویران‌گر انسان در عصر جدید است که از این لحاظ. یعنی توان تخریب‌گری بی‌حدومرز؛ قدرت افسارگسیخته‌ای که توان نابودکردن کل حیات را بر روی کره‌خاکی دارد. در طول تاریخ بشری سابقه بوده است. بشر امروز به چنان قدرتی رسیده که می‌تواند عمل خالقیت الهی و کل خلقتش را وارونه کند. وی اکنون دارای قدرت خلقت‌زدایی (de-creation)؛ یعنی حذف کامل هرگونه حیات از روی کره‌خاکی است. بشر تا چند قرن اخیر مقهور و قربانی طبیعت بود، اما امروز با ولع توسعه‌طلبی‌اش در حال نابودکردن تدریجی زیستگاه خود است و میل لجام‌گسیخته‌اش به قدرت و تسلط بیشتر، او را به جایی رسانده که می‌تواند نه تنها حیات انسانی، بلکه کل حیات (از جمله نباتی و گیاهی) را با توان هسته‌ای‌اش نابود کند. این فاجعه را مک‌فاگ «هولوکاست اتمی» می‌نامد. باید در نظر داشت که این کتاب در سال ۱۹۸۸ و در اوج جنگ سرد و در پی بمباران هسته‌ای ژاپن و تهدیدهای هسته‌ای متقابل آمریکا و شوروی سابق نوشته شده است؛ هر چند حرف کتاب همچنان تازه است و در باب روزگار ما نیز همان قدر صدق می‌کند که درباره آن روزگار. الگوی مک‌فاگ در دسته‌بندی الهیات بدیل مسیحی قرار می‌گیرد و گرچه بسیاری از پیش‌فرض‌های الهیاتی او منحصرأً مسیحی است، اینکه تا چه حد این چارچوب برای پیروان سایر ادیان می‌تواند الهام‌بخش باشد، محل تأمل است.

بنابراین پس از کسب آگاهی از این توان افسارگسیخته و بی‌حدومرز بشر در نابودی تمام حیات و با علم به نقش مؤثر انسان در اکوسیستم، ما نیازمند ایجاد تغییر بنیادین در تصورمان از نوع رابطه‌مان با طبیعت (از استیلا به مراقبت) هستیم، اما به زعم مک‌فاگ در این راه الهیات سنتی یهودی. مسیحی نه تنها به

۱. از دوست عزیزم دکتر فاطمه توفیقی به خاطر حمایت‌های علمی و معنوی‌اش نهایت تشکر را دارم.

نوع رابطه‌اش با عالم انعکاس همان ساختار سلسله مراتبی و دوگانه‌انگارانه جوامع سنتی است که در آن به تمامی مردم به چشم زبردستان مطیع و بی‌اختیاری تحت حاکمیت یک حاکم یا پادشاه نظر می‌شد. که بعدتر در ساختار فئودالی قرون وسطی به رابطه «واسال / رعیت و ارباب / خان» بدل گردید. که دارای اختیارات محض و قدرت مطلق بود. وی این الگوی «حاکم / قلمرو حکومت». در باب رابطه خدا (حاکم) با عالم (قلمروی حکومت). را نه تنها برای روزگار ما نخ نما و تاریخ گذشته می‌داند، بسیار مهلک و خطرناک نیز می‌شمرد. خدای تصور شده در این الگو از عالم کاملاً جداست. این جهان ذاتاً ارزشمند نیست و قلمرو حقیقی خداوند ملکوت آسمانی وی است که وی این عالم دون قرار گرفته و هدف خلقت، رسیدن فردی بشر به رستگاری است. با توجه به این دیدگاه نجات‌گرایانه سنت مسیحی، نگاه به این عالم نگاهی ابزاری می‌شود؛ چراکه بر اساس آن عالم را به صحنه نمایش باشکوه رستگاری و نجات بشری تقلیل داده‌اند. نتیجه چنین دیدگاهی به عالم، ارزش و تقدس‌زدایی از طبیعت و بالابردن مقام انسان به اعلی‌علیین است. روزگار ما دارای پارادایمی متفاوت از پارادایم روزگار ظهور مسیحیت است. الهی دان مسیحی امروز باید این انقلاب پارادایمی را جدی بگیرد و تلاش کند به تبعیت از آن، رویکرد خود را از پارادایم جزء‌نگرانه به پارادایم کل‌نگرانه^۳ و از آگاهی انسان‌محور به آگاهی حیات‌محور بچرخاند. آگاهی جدید از نظر مک‌فاگ لزوم شکل‌گیری این درک عمومی است که ما «نیازمند مدلی کل‌نگر، جهان‌شمول و مسئولیت‌محور هستیم که تمامی اشکال حیات را در بر بگیرد و وابستگی متقابل تمامی اجزای حیات به یکدیگر را به رسمیت بشناسد (P. 3).

به زعم وی در عصری که نیروهای شیطنانی و شرّ دیگر نه در «بیرون» از وجود انسان، بلکه «نتیجه» تصمیمات و اعمال اوست، استعاره و مدل مسیح به عنوان پادشاه و ارباب پیروز بر نیروهای شرّ و یکتا نجات‌بخش جهان، نه تنها دیگر از سکه افتاده است، حتی خطرناک نیز می‌باشد؛ چراکه «مسئولیت انسانی» را نادیده می‌گیرد. (P. 30)

وی رسالت الهیات و الهی‌دانان را حرکت دائم بین «سنت» و «موقعیت» می‌داند؛ یعنی برگرفتن پیام اصلی سنت دینی خود و تفسیر آن بر اساس شرایط، نیازها، زبان و پارادایم زمانه خود

۳. یعنی نگاهی شمول‌گرایانه که در آن تمامی دسته‌بندی‌ها و دوگانه‌انگاری‌ها. چون مرد / زن، ثروتمند / فقیر، جوان / پیر، سفید / رنگین پوست، مسیحی / غیرمسیحی، حیات انسانی / حیات غیرانسانی، انسان / طبیعت، عقل / احساس و... کنار گذاشته شده و همه در یک سطح و جزء یک کل متحد و به هم وابسته در نظر گرفته شوند.

ما کمکی نمی‌کند، با مفاهیم و تصورات کهنه و قدیمی‌اش که با پارادایم عصر ما همخوانی ندارد. و چه بسا خطرآفرین هم باشد. مشکل‌ساز نیز است. یکی از این مفاهیم سنتی موجود در الهیات یهودی و مسیحی که خطر بزرگی برای عصر است، صفت قدرت محض خداوند است که مفهوم استیلا و تمایل به غلبه‌گری را نیز در خود دارد. خدای الهیات یهودی و مسیحی، حتی اگر خیرخواه محض هم باشد، قدرتش «مطلق» است. این انتساب قدرت محض به خداوند، اولاً حس مسئولیت‌پذیری را از بشر می‌گیرد و ثانیاً داشتن قدرت و استیلا محض را تبدیل به ارزش اخلاقی / انسانی می‌کند که باید همواره در پی کسب آن بود. بنابراین به زعم مک‌فاگ صفت الهی «قدرت مطلق» معضل اصلی الهیات در عصر است.

پس از آگاهی بخشی در باب خطر ویرانگر بشر در نابودی یک باره یا تدریجی حیات بر روی زمین، نویسنده کتاب بخش اعظم اثرش را به ارائه راهی برای تقلیل این مخاطره اختصاص می‌دهد. نقشه راه مک‌فاگ از ساختار شکنی می‌گذرد. او معتقد است ما باید ساختارهای زبانی سنت دینی خود و برساخت‌های اجتماعی مترتب از آنها را شکسته و دست به ایجاد ساختارهای جدیدی بزنیم؛ چراکه زبان دین و الهیات چیزی جز برساخت‌های انسانی نیستند که ما به غلط به آنها تقدس بخشیده‌ایم و آنها را کلام مستقیم خدا دانسته‌ایم. وی نام الهیات خود را «الهیات استعاری» می‌گذارد و معتقد است تمامی الهیات چیزی نیست جز بیانی استعاری در باب موجودی که در بیان نمی‌آید. با این دیدگاه، وی به سراغ سنت مسیحی رفته و به قول خود دست به «آزمون و خطا»ی الهیاتی می‌زند. وی به جای الگوی سنتی «حاکم / فرمانروا». و در رقیق‌ترین بازخوانی، الگوی «پادشاهی در لباس بنده». در باب رابطه خدا با عالم، سه الگوی جدید و انقلابی ارائه می‌کند. کتاب در دو بخش اصلی تدوین شده است و هر بخش به سه بخش جزئی‌تر. بخش اول با عنوان «الهیات برای عصر اکولوژیک^۱ و هسته‌ای» (Theology for an Ecological, Nuclear Age) خود به سه فصل اصلی تقسیم می‌شود. در فصل اول تحت عنوان «آگاهی جدید» (A New Sensibility) مک‌فاگ تلاش می‌کند تا با یادآوری اهمیت و نقش زبان در شکل‌دهی به آگاهی ما و اعلام ناکارآمدی الگوهای سنتی که بر پایه زبان متناسب با پارادایم زمان خود شکل گرفته بودند، این آگاهی و التفات را در خوانندگان‌شان ایجاد کند که الگو و تصور سنتی ما از خداوند و

۲. اکولوژی یا بوم‌شناسی دانش بررسی برهمکنش‌های میان موجودات زنده و زیست‌بوم یا محیط زیست آنهاست.

شکل گرفته براساس آنها با گذر زمان نه تنها رنگ نباخته اند و با استعاره‌ها و مدل‌های به روزتر و کارآمدتر جایگزین نشده‌اند، با پرداخت‌ها و نظریه‌پردازی‌های الهیاتی متألهین، روزبه‌روز فربه‌تر شده و «خانه موقتی» ای که قرار بود تنها برای مدت کوتاهی مأمون ما برای فهم جهان باشد، تبدیل به برج و بارویی مستحکم شده است که دیگر نه امکان گریختن از آن وجود دارد و نه امکان نفوذ در آن؛ یعنی تبدیل استعاره‌ها به داگما / اصول اعتقادی انکارناپذیر.

نکته جالب در این است که گرچه الهیات وی در قالب دسته‌بندی‌های بسیار دیگری چون «الهیات رهایی‌بخش» (liberation theology)، «الهیات بوم‌فمینیستی» (ecofeminism)، «الهیات محیط زیست / بوم‌شناسانه» (eco-theology / ecological theology) نیز می‌تواند قرار بگیرد، وی در هیچ کجا چنین عناوینی را برای الهیات خود بر نمی‌گزیند و از مقید کردن الهیاتش به هر وصفی سرباز می‌زند. تنها به گزینش عنوان الهیات استعاری رضا می‌دهد و معتقد است که این عنوان تنها وصفی بر اساس یک مکتب الهیاتی خاص نیست، بلکه وصف عامی برای الهیات به صورت کلی است. علت این استتکاف وی از پذیرش هر قید و عنوانی را می‌توان در این کلام او یافت که:

من در اینجا منعکس‌کننده کلام لتی راسل (Letty Russell) در اعتراض به این واقعیت هستم که همواره الهیات منتسب به فمینیست‌ها، سیاهان و جهان سوم نیازمند متصف شدن به وصف و قیدی هستند در حالی که الهیات منتسب به مردان سفیدپوست غربی همواره تنها با وصف «الهیات» [بدون هیچ قیدی] خوانده شده‌اند. این الهیات‌های دیگر هم صرفاً الهیات [بدون هیچ قیدی] هستند... تفاوت اصلی این نوع الهیات‌های جدید با الهیات سنتی [مسیحی] این است که برای اولین بار این زنان و رنگین‌پوستان و محرومانند که سخن می‌گویند.

(P. 47)

در فصل سوم با عنوان «خدا و جهان» از مدل‌های سنتی ای که برای تبیین رابطه خدا با عالم استفاده می‌شده است سخن گفته و ایرادات آنها را بیان می‌کند که فهرست وار به قرار زیر است:

۱. رستگاری را محدود به یک شخص و یک زمانه خاص می‌کند. هم بعد فردی و هم بعد زمانی این دیدگاه مخالف نقطه نظری است

(= موقعیت). الهیدان مسیحی امروز باید به این آگاهی برسد که در هر عصری به استعاره‌ها و مفاهیم متناسب و قابل فهم در آن عصر برای سخن گفتن از قدرت نجات بخش / رستگارکننده خدا (salvific power of God) نیاز داریم. وی ارزش‌ها و نیازهای اصلی عصر ما را به طور خلاصه در این چند مورد کلی می‌داند: ۱. تعامل و رابطه مندی ۲. وابستگی و اثرپذیری متقابل ۳. مسئولیت‌پذیری همگانی ۴. عشق و محبت.

وی معتقد است که این آگاهی و زبان و مفاهیم جدید (موقعیت) ما را ملزم به بازنگری و تغییر مدل‌های سنتی خداوند می‌کند؛ مدلی با قالبی واحد، یکپارچه و مرتبط و همبسته از رابطه خداوند با عالم از یک سو و رابطه بشر با طبیعت از سوی دیگر. به زعم وی این مهم تنها با «آزمون و خطای نظری» ("thought experiment") به دست می‌آید؛ یعنی رسالت الهیدان این است که دائماً مدل‌های الهیاتی متفاوتی را ارائه دهد و آنها را به محک آزمون گذاشته و کارآمدی‌شان را بسنجد. اگر این مدل‌ها پاسخگو بودند، ابقایشان کند، اگر نه به کناری گذاشته انواع دیگر را امتحان کند.

در فصل دوم با عنوان «الهیات استعاری» (Metaphorical Theology) مک‌فاگ مقصودش را از این نوع از الهیات با جزئیات به خواننده بیان می‌کند. وی که در نظریه‌پردازی‌هایش به شدت وامدار فلاسفه قاره‌ای است، در باب کارکرد زبان هم فهمی قاره‌ای دارد و تلویحاً این ایده‌های دیگری را. هر چند بدون اشاره به نام فیلسوف آلمانی. که «زبان خانه وجود است» به عنوان تم غالب نظریه‌پردازی‌اش برگزیده است.

برساخته‌های [زبان] الهیاتی «خانه‌هایی» موقتی هستند با در و پنجره‌هایی نیمه‌باز، اما اگر به ما اجازه ورود و خروج [آزادانه] یا اضافه و حذف کردن فضاها را جدید. و حتی در صورت لزوم خارج شدن از آن و ساختن خانه‌ای دیگر را ندهند، تبدیل به محبس خانه ما خواهند شد.

(P. 27)

مک‌فاگ نوع کار الهیاتی خود را نیز همین. یعنی الهیات استعاری. می‌داند و معتقد است که در واقع الهیات چیزی جز استعاره‌پردازی نیست و اشکال الهیات سنتی مسیحی در واقع این است که استعاره‌هایی را که برای زمانه‌ای خاص و مکانی مشخص استفاده شده. و در آن زمان و مکان خاص به خوبی کارآمد بوده. در طول تاریخ دست نخورده حفظ کرده‌اند و این استعاره‌ها و مدل‌های

که مدعی است در روزگار ما این وظیفه تمامی انسان هاست که در کنار خدا در ایجاد رستگاری اکنونی و اینجایی تلاش کنند. آنچه شخصی ۲۰۰۰ سال قبل انجام داد، برای ما اهمیت حیاتی ندارد، بلکه اینکه ما به همراه خداوند چه کاری برای اکنون خود می‌توانیم انجام دهیم مهم است.

۲. گناه عصیانی است «در مقابل خدا»؛ یعنی سرپیچی از فرمان حاکم یا فرمانروا یا پادشاه یا پدر؛ در حالی که در نگاه جدید، گناه «علیه بشریت و زمین» است؛ یعنی جدایی‌افکندن بین «خودی‌ها» و «دیگری‌ها» بر اساس ساختار سلسله‌مراتبی، دوگانه‌انگارانه و انحصارگرایانه.

۳. مدل «پادشاه عالم» در بهترین حالت «پادشاهی که به جسم بنده درآمد» برای عصر ما کارایی ندارد، بلکه مهلک است. ادبیات بندگی هم به اندازه ادبیات پادشاهی و سلطنتی از سکه افتاده است. ما نیاز به مدلی داریم که از خودگذشتگی و در عین حال وابستگی متقابل تمام و کمال. از جمله وابستگی حیات خداوندی به عالم. و مسئولیت‌پذیری متقابل برای حفظ تمامی گونه‌های حیات را بیان کند.

پیشنهاد مک‌فاگ برای مواجهه با این معضل، جایگزینی مدل‌هایی نواز خدا و نوع رابطه‌اش با انسان و با عالم است. وی تلاش می‌کند که بر اساس پارادایم غالب عصر ما دست به مدل‌پردازی بزند که حاصل آن تصویری پویتری از عالم خداست. به اعتقاد وی ویژگی‌های اصلی پارادایم جدید به قرار زیر است: ۱. رابطه محوری ۲. کل‌ارگانیک بودن (عالم یک کل واحد منسجم و یکپارچه و به هم مرتبط است) ۳. نسبت در تمامی امور (هیچ امر مطلق وجود ندارد) ۴. گشودگی (تمامی عالم یک سیستم باز و در حال تکامل است و یک محصول بسته و تمام شده نیست) ۵. فرایندمحوری (همه چیز طی فرآیندی به سوی تکامل در حرکت است).

این ویژگی‌هایی که مک‌فاگ به عنوان خصوصیات اصلی پارادایم جدید می‌داند، در واقع فرضیات اصلی فلسفه و الهیات پویتری است و بنابراین در اینجا گرایش‌های پویتری نویسنده مشخص می‌شود، گرچه خود بر آن تصریح ندارد. عنصر پویتری دیگر در تفکر مک‌فاگ پیشنهاد وی در باب نوع رابطه خدا با عالم است. او به جای مدل سنتی «حاکم / قلمرو حکومت»، مدل «روان / بدن» را ارائه می‌دهد؛ یعنی جهان به مثابه بدن و جسم خداوند است که روح و روان خداوند در آن جریان دارد. این استعاره چون برگرفته از نوع رابطه روح و ذهن انسان با بدن خود است، برای ما قابل فهم‌تر و ملموس‌تر خواهد بود. همچنین در این مدل دیگر ساختار سلسله‌مراتبی و شأن برتر و دون‌تر محلی از اعراب ندارد؛ چنان‌که روح انسان بر بدنش برتری ندارد و بشر برای داشتن حیات به هر دو نیازمند است و هر دو هویت و هستی بشر را شکل می‌دهند و جدا از هم قابل تصور نیستند.

بنابراین به زعم وی ویژگی‌های ضروری‌ای که استعاره‌ها و مدل‌های مورد استفاده در عصر ما به آن نیازمند تا بتوانند به یک الهیات باورپذیر شکل بدهند به قرار زیرند:

۱. وابستگی ذاتی ما به تمامی انواع حیات
۲. داشتن تصویری شمول‌گرایانه و درهم‌شکننده تمامی ساختارهای سلسله‌مراتبی ناعادلانه
۳. پذیرش مسئولیت در مراقبت و تحقق حیات در شکل‌های گوناگونش
۴. گشودگی بر روی هر گونه تغییر و نوشدن

پس از جایگزینی مدل سنتی حاکم / قلمرو حکومت با مدل روح / بدن، مک‌فاگ سعی می‌کند تا مدل‌های خردتری را نیز جایگزین کند تا امکان تصور انواع مختلف و ممکن از رابطه‌ها بین خدا با بشر و عالم بر اساس پارادایم جدید فراهم شود. وی به جای مدل‌های سنتی که بر اساس آنها خداوند با صفت‌های مردانه

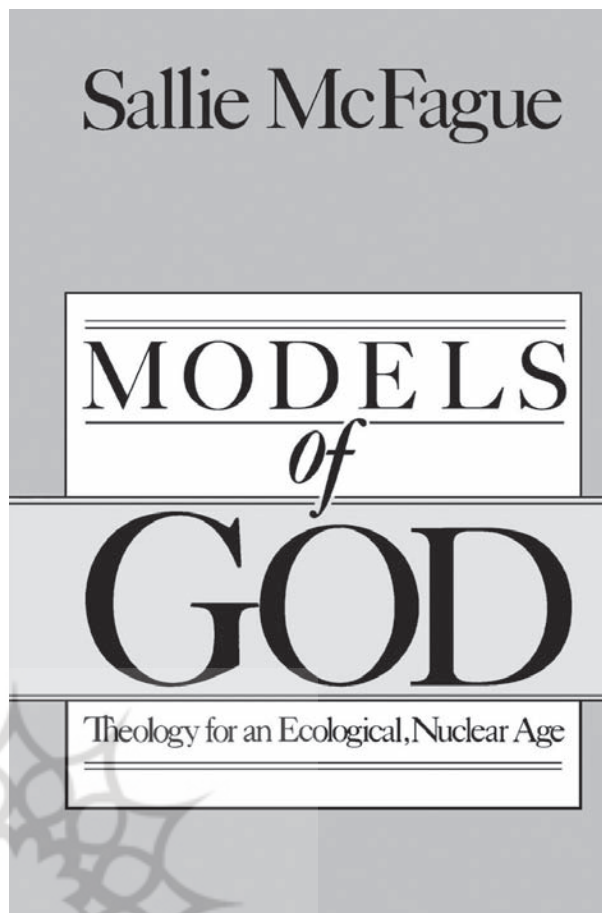
توصیف می‌شد، مدل‌هایی را با صفات غالب زنانه پیشنهاد کرده و پیش از معرفی جزئیات آن، این نکته را متذکر می‌شود که منظور وی از تصور خدا با صفت‌های زنانه، زن دانستن خداوند نیست، همان‌طور که به طور مسلم، الهیات سنتی نیز با مرد تصور کردن خدا. یا به صورت پدر یا به صورت حاکم و فرمانروا و پادشاه و... قصد تصور خداوند به صورت انسانی با جنسیت مذکر را نداشته است، بلکه اینها صرفاً استعاره‌ها و تصاویر تخیلی برای سخن‌گفتن از موجودی بود که جز با تجسمش به صورت انسانی برای انسان‌ها قابل فهم و شناخت نبود. اینک پیشنهاد نویسنده این است که به جای انتساب صفت‌های مردانه به خدا. چون عقلانیت، قهاریت، جباریت و... صفت‌های زنانه را به وی نسبت دهیم. صفت‌هایی چون عشق، مراقبت، محافظ، تیمار و پرستاری و... وی از مای خواهد که به تفاوت بین [صفات] «زنانه» (feminine) و جنس مؤنث (female) التفات داشته و این دورا با هم خلط نکنیم. صفات زنانه مجموعه صفاتی هستند که غالباً در زنان مشهودند، چون احساسی بودن، رابطه‌مند بودن، روحیه مراقب و حمایت داشتن، حیات بخشیدن / زادن و پروراندن و... اینها صفت‌هایی زنانه هستند که درجه‌ای از آنها کم و بیش در مردان هم وجود دارد و با جنس / جنسیت زن متفاوت‌اند، اما هیچ‌گاه به خداوند نسبت داده نشده‌اند یا حداقل جزء صفات اصلی خداوند نبوده‌اند و این به علت ذات دوگانه‌انگار الهیات سنتی است که در ساختار دویخشی‌اش، صفات منتسب به زنان همیشه بی‌اهمیت‌تر و فرودست‌تر از جفت منتسب به مردان بوده است. جفت‌های دوگانه‌ای چون عقل / احساس، عقلانیت / طبیعت، روح / جسم و... که بخش اول این جفت‌های دوگانه همواره منتسب به مردان و بخش دوم منتسب به زنان بوده و همواره بار ارزشی کمتری داشته است. مک‌فاگ تصریح دارد که تصورش از خدا به عنوان مادر، در واقع ایجاد مدلی از خدای والد است، ولی از آنجایی که مدل «خدای پدر» مدلی سنتی است که از دیرباز وجود داشته و به همین دلیل در طول سالیان مفاهیم بسیار بر آن بار شده و وقتی از خدای پدر حرف می‌زنیم به قدری این مدل گرانبار از معانی تلویحی و جانبی است که آن را از اصالت می‌اندازد. برای مثال با مدل خدای پدر، مفهوم عصیان بشر به عنوان پسر در مقابل پدر، رحمت و بخشایش پدر و فرستادن پسر خویش برای نجات و رستگاری بشر و... به ذهن متبادر می‌شود. به همین دلیل مک‌فاگ معتقد است که مدل خدای پدر گزینه مناسبی برای تصویرسازی جدید از خدا - که در آن نیاز به مفاهیم و ارزش‌های نویی داریم - نیست. در نهایت و در انتهای این فصل سه الگوی جایگزین خود را معرفی می‌کند که کل بخش دوم این اثر و فصل اصلی کتاب، با عنوان «مدل‌هایی از خداوند برای عصر اکولوژیک و هسته‌ای» *Models of God; A Theology for an Ecological, Nuclear Age* به آنها اختصاص دارد. در این بخش نویسنده در هر فصل به طور جداگانه سه مدل را معرفی کرده و لوازم و تبعات این سه مدل را برشمرده و تأثیرات زبان دینی‌ای را که محصول این سه مدل متفاوت از رابط خداوند با عالم است، بر زندگی روزمره و در شکل‌دهی فهم ما از عالم و از یکدیگر و از طبیعت است را بیان می‌کند. هر فصل به سه بخش کوچک‌تر تقسیم می‌شود که در آنها «نوع / جنس عشقی الهی» که از این مدل می‌زاید، «نوع فعالیت / فعل الهی» را که از آن مترتب می‌شود و «نوع اخلاقیات الهی» را که حاصل می‌گردد بررسی می‌کند.

الگوی اول. که در فصل اول از بخش دوم ارائه می‌شود. مدل «خداوند به عنوان» مادر است. نوع عشق: آگاهی، فعالیت / فعل الهی: خلاقیت / خالقیت و اخلاقیات حاصل از آن: عدالت است. در این الگو خدا چون مادری مهربان است و جهان به مثابه بدن اوست. در این نگاه دیگر امر خلقت از «عدم» رخ نمی‌دهد؛ یعنی خلق از عدم نیست (creatio ex-nihilo). عنصر پویایی دیگر در تفکر مک‌فاگ. بلکه خدا عالم را از وجود خود خلق می‌کند. بنابراین دیگر دوگانه‌انگاری و بیگانگی از عالم محلی از اعراب ندارد. خدای مادر عشقی بی‌منت دارد که بی‌دریغ می‌بخشد، بدون آنکه توقع رفتار متقابل را داشته باشد. خدای والد /

اینجایی و اکنونی است و در پی برپایی عدالتش در جهانی دیگر و آینده‌ای دور نیست. اگر بشر این مدل الهی را الگوی خود قرار دهد و خود را چون والدی دلسوز در مقابل طبیعتی ببیند که در واقع نه قلمرو پست و مادون خدای حاکم، بلکه بدن / جسم اوست و از این رو در جهت ادامه حیات آن تلاش کند، الهیات مسیحی به هدف درست خود رسیده است. اگر الهیات بتواند به ما کمک کند تا به جایی برسیم که بتوانیم به اصیل‌ترین و عمیق‌ترین احساسات بشری مان. که در واقع عشق و محبت به نزدیکان و عزیزانمان است. ابعادی جهانی و کیهانی ببخشیم، تنها در این صورت است که به رسالت خود عمل کرده و در جهت درست قرار گرفته است.

ایراد اصلی این مدل در این است که چون بر خدای والد تاکید دارد، همچنان حس عدم بلوغ و ناپختگی را القاء می‌کند و از آنجایی که مک‌فاگ در واقع در پی رسیدن به مدلی است که حس مسئولیت‌پذیری عمیق را در بشر ایجاد کند، این مورد اشکال بزرگی به نظر می‌رسد که خود وی نیز به آن التفات دارد. بنابراین برای جبران این اشکال، دو مدل دیگر را معرفی می‌کند که معرف دو نوع رابطه انسانی بالغ و کامل است.

الگوی دوم که در فصل دوم بررسی شده، مدل «خداوند به عنوان عاشق» است. نوع عشق: اروس، فعالیت / فعل الهی: نجات‌گری / بخشی و اخلاقیات حاصل از آن، مرهم نهادن است. بر اساس این الگو عالم به مثابه معشوق خداوند است و عشق خواستار رهایی و رستگاری محبوب خود است. عشق به وجود معشوق ارزشمندی و اصالت می‌بخشد. مهم‌ترین پیام عشق این است که «توارزشمند هستی». هسته مرکزی رابطه بر مدار عشق مفهوم «ارزش» و «ارزشمندی است». عاشق حس ارزشمند بودن را در معشوق برمی‌انگیزد و به معشوق اصالت وجودی و ارزشمندی ذاتی می‌بخشد. جهان / طبیعت برای خداوند عاشق موجودی ارزشمند است که رنج‌های آن رنج‌های خداست و فعل دائم خداوند مرهم نهادن بر زخم‌های عالم و تیمار آن است. روشن است که بر اساس این دیدگاه، گناه به معنای آسیب زدن به جهان و ایستادن در مقابل فعل عشق ورزی و التیام بخشی خداوند است. مک‌فاگ، «اروس» را معادل همان مفهوم سنتی «عشق نجات‌بخش» (salvific love) الهی معرفی می‌کند و رستگاری و نجات را در واقع عمل خداوند در ایجاد یکپارچگی و وحدت کل منسجم عالم می‌داند. بنابراین گناه و عصیان در واقع برهم زدن این وحدت و آسیب زدن به جسم طبیعت است. روشن است که جایگزینی «عالم» به جای «بشر» به عنوان معشوق خداوند،



مادر در جانب حیات و زندگی موجودات زنده قرار دارد؛ چراکه حیات امری بیرونی و خارج از وجود او نیست، بلکه بدن اوست. هر چند که با وجود او یکی نیست. که تجلی‌گاه وجود اوست، همان طور که فرزندان نمایندگان وجود والدین شان هستند. آنچه خدای پدر سنتی اعطا می‌کرد، «نجات و رستگاری از گناه» بود، اما آنچه خدای مادر می‌بخشد خود «حیات» است. بر اساس این مدل، فعل / فعالیت خدا در عالم خلق مدام و رفتار عادلانه با تمامی گونه‌های حیات به فراخور نیازشان است. بر اساس چنین دیدگاهی دیگر گناه به معنای عصیان در مقابل خواست خداوند نیست، بلکه به معنای آسیب زدن به بدن / جسم خداوند است. خدای حاکم گناهکاران را با عدالت خود محاکمه و مجازات می‌کند (نگاه یهودی) و یا بر اساس آموزه نجات در پی رستگاری گناهکاران است (نگاه مسیحی)، اما خدای مادر نه در پی محکوم و مجازات کردن ما و نه در پی نجات ماست. چراکه تنها بشر و رستگاری اش نیست که دارای اهمیت است، بلکه کل حیات با انواع گونه‌هایش. بلکه در پی ایجاد نظم و هماهنگی است تا تمام اعضای خانواده کیهانی اش امکان حیات و رشد مناسب داشته باشند. خداوند به عنوان مادر. حکم در پی ایجاد عدالت است، نه در پی صدور حکم محکومیت. او دغدغه مند ایجاد عدالتی

ساختار آن جهانی، سلسله مراتبی، دوگانه انگارانه و فردمحور مدل سنتی را برهم می زند و پیام «عشق نجات بخش» مسیحی را در قالبی جدید بیان می کند. تأکید بر مسئولیت پذیری بشر در این مدل به دلیل نقش مؤثری است که بشر در این فرآیند التیام بخشی و وحدت آفرینی ایفا می کند. انسان ها دست خداوند بر روی زمین هستند؛ چراکه خداوند خود دستی ندارد! بنابراین اگر بشر دست به عمل نزد، نقشه خداوند هم عملی نخواهد بود. «به وجود ما نیاز مبرم هست تا عاشق [=خداوند] معشوقش [=عالم] را از دست ندهد.» (P. 135) هر که در این فرآیند همکاری و کمک رسانی کند، جزو «حواریون» است.

فصل سوم الگوی «خداوند به عنوان دوست» را معرفی می کند. نوع عشق: فیلیا، فعالیت / فعل الهی: رزق بخشی / محافظت و اخلاقیات حاصل از آن: ملازمت / همنشینی است. عالم، انسان و خدا همه در یک اجتماع کیهانی هم نشینان و هم سفرگانند. این استعاره برگرفته از حکایت هایی از کتاب مقدس است که در آنها عیسی با تمامی انسان ها از هر قشر و فرهنگ و آیینی همنشین می شد و بیش و پیش از همه با مطرودان جامعه. چون باج گیران، فاحشه ها، جزامی ها، گناه کاران، عاصیان و ... این مدل در مقابل مدل انحصارگرایانه و سلسله مراتبی سنتی قرار می گیرد که تنها گروه خاصی را برتر و بالاتر از بقیه قرار می دهد. در این مدل شمول گرایانه همه در یک سطح قرار دارند و همه خودی هستند و «دیگری» و «دیگر بودگی» محلی از اعراب ندارد. ما «همه» (اعم از نبات و جماد و حیوان و ...) اعضای این جامعه کیهانی هستیم. دیگر المان پویشی تفکر مک فاگ. و هیچ کس «بیرونی» / «دیگری» نیست. تنها برتری بشر، بالاتر بودن سطح آگاهی اوست که وی دست خداوند بر روی زمین کرده است، اما این به معنای برتری سلسله مراتبی نیست، بلکه تنها به معنای سنگین تر بودن بار مسئولیت بشری است.

به تبع تغییر الگو و تصور ما از خداوند، الگوی رفتاری و سلوک اخلاقی انسان نیز باید تغییر کند. او نیز باید به عالم / طبیعت به چشم بدن خداوند، معشوق خداوند و رفیق خداوند بنگرد. روشن است که حاصل چنین نگرشی به طبیعت، بازگرداندن تقدس و ارزشمندی به آن است.

ویژگی کلی این سه مدل ایجاد تغییر بنیادین در پارادایم مسیحی و در نتیجه ارائه خوانش جدیدی از آموزه مسیحیت است که بیش از پیش بر رسالت و مسئولیت بشر در این فرآیند نجات بخشی تأکید

می کند. در تأیید انتقاداتی که به مسیحیت در باب تأثیر آن بر رفتار مخرب بشر در مقابل طبیعت. و در نتیجه نقش آن در بحران محیط زیست می شود، مک فاگ معتقد است که تصور و الگوی سنتی مسیحی از رابطه خدا با عالم و بشر با طبیعت یکی از علل اصلی رویکرد ویرانگر انسان نسبت به محیط زیست است. بنابراین وی معتقد است که مدل «فرمانروا / قلمرو فرمانروایی» یا «حاکم / قلمرو حکومت» در باب رابطه خدا با عالم الگویی مناسب برای روزگار ما نیست و این مدل نه تنها دچار مغالطه گاه انگارانه است، بلکه با توجه به موقعیت روزگار ما و با علم به قدرت ویرانگری بشر مهلک نیز می باشد. آگاهی جدیدی که وی با ما به اشتراک می گذارد این است که با توجه به اهمیت و نقش زبان در شکل دهی ناخودآگاه و خودآگاه ما، لازم است دست به ساختار شکنی در بساخت های زبانی و مفهومی و به تبع آن الگوهای الهیاتی مان زده و پیام اصلی آنها را در قالب ساخت هایی فهم پذیر و کاربردی از نو بیان کنیم. عصر ما نیاز به الگوها و استعاره های الهیاتی جدیدی دارد که بیش از پیش بر مسئولیت و وظیفه بشری. نه تنها در مقابل دیگر افراد بشر و جامعه انسانی بلکه در مقابل هرگونه ای از حیات، یعنی در مقابل تمام موجودات زنده. تأکید کرده و عاملیت و فاعلیت را نه در خدا، بلکه در بشر جستجو کند.

روشن است که این تغییر الگوها و استعاره ها تغییر مفاهیم و به تبع آن اصول اعتقادی را نیز در پی دارد. بر اساس این خوانش جدید از مسیحیت، اصول اعتقادی مسیحی را باید به گونه ای دیگر فهم کرد. این تغییرات را می توان فهرست وار چنین بیان کرد:

۱. رسالت مسیح شالوده شکنی، شمول گرایی و مخالفت با ساختار سلسله مراتبی بود و این است مفهوم رستگاری.
۲. گناه سرپیچی از فرمان فرمانروا نیست، بلکه امتناع ورزیدن از مشارکت در این همکاری کیهانی و آسیب زدن به جسم خداست.
۳. توبه به واقع به معنای تغییر یا چرخش جهت آگاهی (metanoia) است، یعنی جهت گیری جدید به سمت اعماق حیات با تمامی اشکالش؛ چرخش از تمرکز بر رستگاری خود به تمرکز بر صحت و سلامت جسم جهان.
۴. رستگاری اتحاد و یکپارچگی و سلامت و به کمال رسیدن تمامی هستی و اینجایی و اکنونی است. وظیفه یک شخص و یک عمل در یک زمان گذشته نیست، بلکه مسئولیت تک تک ما و در تمامی زمان هاست.
۵. انسان بذاته گناهکار نیست، بلکه در عشق ورزیدنش خطا کرده، یعنی خودمحوری و حب ذات را به جای عشق ورزیدن به

خدا و خلقتش برگزیده است.

کوتاه سخن آنکه در این کتاب مک فاگ تلاش می‌کند تا به ما نشان دهد که الگوی خدای مسیحی و یهودی سنتی که ۲۰۰۰ سال پیش بر اساس پارادایم غالب در جوامع حوزه مدیترانه کارکرد داشت، نه تنها با پارادایم روزگار ما خوانشی ندارد، بلکه مهلک و خطرناک نیز است. الگوی فرمانروایی که در کنار قوم برگزیده‌اش و برای پیروزی آنها می‌جنگد. یعنی تصویر خدای عهد عتیق. یا پدر مهربانی که فرزندش را برای بازخرید گناه بشر و رساندن وی به رستگاری ابدی / نجات از قلمروی اصلی آسمانی‌اش به قلمروی دون زمینی می‌فرستد، نه تنها به گوش مخاطب امروزی به صورت داستان‌های اسطوره‌ای خالی از معنای واقعی می‌آید، بلکه برای دیندارانی که از آن تبعیت می‌کنند چون سمی مهلک است؛ چراکه الگوی اول ما را نظامی‌گری تشویق می‌کند. همان‌طور که اکثر اونجلیکال‌های امریکایی با مجهر کردن ارتش امریکا به برترین تجهیزات نظامی موافق‌اند و آن را تمهیدی برای آرماگدون می‌دانند. و الگوی دوم به فرار از واقعیت و انفعال؛ یعنی مفروض گرفتن تمامی قدرت و اختیار برای خدایی که تنها به یک قوم و دین خاص تعلق دارد و تنها برای پیروزی و رستگاری آنان تلاش می‌کند یا در بدترین حالت منجر به نظامی‌گری می‌شود یا در بهترین حالت، به واقعیت‌گریزی و انفعال. در حالی که عصر ما بیش از پیش نیازمند مسئولیت‌پذیری تام بشر در مقابل اعمال خود و در مقابل شرور عالم است. در روزگاری که نیروهای شرور درون خود بشر و محصول اراده و اعمال وی است، استعاره‌های سنتی کتاب مقدس که در آن نیروهای شررا عواملی خارجی. چون شیاطین، ارواح خبیث و ... می‌دانست که روح پاک بشر را به تسخیر خود درمی‌آورند، دیگر کارکردی ندارد.

پیش فرض اصلی مک فاگ. مانند بسیاری دیگر که به اهمیت نقش و کارکرد زبان در ناخودآگاه و خودآگاه ما اذعان دارند. این است که تصور و تصویری که ما از خداوند داریم حاصل بزرگنمایی و فرافکنی ارزش‌های جوامع انسانی ماست. از سوی دیگری خدایی که تصور کرده‌ایم هم انعکاس خود را در جوامع انسانی ما داشته و ارزش‌های ما را شکل می‌دهد. اهمیت این رابطه دوسویه باعث شده تا نویسنده ارزش‌های انسانی و زیست‌مند. محورانه جامعه مدرن مسیحی خود را در تصویرکردن مدل‌هایش از خداوند استفاده کند، با این امید که آن ارزش‌ها در آینده‌ای نزدیک در جامعه بازتاب یابد و بدین ترتیب نقشی مؤثر در اخلاقیات و سلوک عملی دینداران جامعه مدرن داشته باشد.

اثر مک فاگ در واقع گویی دعوتی است از سنت مسیحی برای بازخوانی و به‌روزرسانی تمامی استعاره‌ها و الگوهای کتاب مقدس؛ چراکه به زعم وی، تنها در این صورت است که الهیات مسیحی می‌تواند همچنان کارکرد خود را به عنوان مفسر پیام نجات بخش مسیح برای تمامی دوران‌ها حفظ کرده و شایستگی عنوان «الهیات روزگار ما» را داشته باشد.